



تأثیر تخصصی در صنعت، دوره تصدی حسابداری و استقلال حسابرس بر ریزش قیمت سهام

رویا دارابی^۱

حسن چناری بوکت^۲

مرجان محمودی خاتمی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۷/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۹/۲۷

چکیده

هدف این مقاله مطالعه‌ی تأثیر برخی ویژگی‌های کیفی حسابداری بر ریزش قیمت سهام در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران است. اطلاعات مورد نیاز برای این پژوهش از صورت‌های مالی ۸۱ شرکت در دوره‌ی زمانی ۱۳۹۳-۱۳۸۹ گردآوری شده است. در این پژوهش کیفیت حسابداری از طریق معیارهای تخصص حسابداری در صنعت، دوره‌ی تصدی حسابداری، استقلال حسابداری و اندازه‌ی موسسه‌ی حسابداری اندازه‌گیری شده است. یافته‌های حاصل از آزمون فرضیه‌های پژوهش نشان می‌دهد که بین ویژگی‌های کیفی حسابداری و ریزش قیمت سهام ارتباط معکوس و معنی‌داری وجود دارد. طوری که افزایش کیفیت حسابداری منتهی به کاهش ریزش قیمت سهام می‌شود. به عبارت بهتر نظارت دقیق و بهتر به دلیل جلوگیری از انجام کارهای فرصت طلبانه توسط مدیریت و انباشته شدن اخبار بد، منتهی به افزایش ارزش سهام شرکت موقع قیمت‌گذاری می‌شود.

واژه‌های کلیدی: استقلال حسابداری، تخصص حسابداری، ریزش قیمت سهام.

۱- دانشیار گروه حسابداری، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران، نویسنده اصلی و مسئول مکاتبات.
royadarabi110@yahoo.com

۲- باشگاه پژوهشگران جوان و نخبگان، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۳- کارشناس ارشد حسابداری، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

۱- مقدمه

پژوهش‌های صورت پذیرفته به‌طور گسترده مزایای افزایش کیفیت حسابرسی را مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند؛ هم‌چنین متون مالی نیز بر منافع حاصل از کیفیت گزارش‌گری متمرکز شده‌اند. در پژوهش‌های اخیر منافع حاصل از افزایش کیفیت حسابرسی برای سرمایه‌گذاران مورد مطالعه قرار گرفته است (روبین و ژانگ، ۲۰۱۵). برای مثال افزایش کیفیت حسابرسی منتهی به کاهش هزینه‌ی بدهی (مانسی و همکاران، ۲۰۰۴)، کاهش هزینه‌ی حقوق صاحبان سهام (خورانا و رامان، ۲۰۰۴)، کاهش هزینه‌های مربوط به عرضه‌ی عمومی اولیه‌ی سهام (ویلن‌بورگ، ۱۹۹۹) و تأثیرگذار بر ساختار صندوق‌های تأمین مالی است (کییم و سونگ، ۲۰۱۱). با وجود پژوهش‌های صورت پذیرفته، مطالعه‌ای در رابطه با این‌که افزایش کیفیت حسابرسان منتهی به کاهش ریزش (سقوط) قیمت سهام و ارزش‌آفرینی برای سهام‌داران می‌شود، انجام نشده است. یافته‌های حاصل از بررسی‌های انجام شده ریزش قیمت سهام تأثیر شگرفی بر مدیریت پرتفلیوی مخاطره دارد. سرمایه‌گذاران فقط به اطلاعات موجود در بازار تمرکز نمی‌کنند بلکه کلیه‌ی اطلاعات مانند ویژگی‌های خاص شرکت و حتی حسابرسان‌های شرکت را هم مورد مذاقه قرار می‌دهند.

سوال اصلی پژوهش بر این است که آیا افزایش کیفیت حسابرسی منتهی به کاهش ریزش قیمت سهام می‌شود؟ یافته‌های حاصل از پژوهش‌های انجام گرفته توسط بال (۲۰۰۹)، کوتاری و همکاران (۲۰۰۹) مدیران واحدهای تجاری قادر خواهند بود در انجام سیاست تأخیر در انتشار اخبار بد و انباشته ساختن به‌صورت اطلاعات محرمانه، حجم معینی از اخبار بد را در شرکت انباشته سازند که این به‌دلیل عواملی مانند پر هزینه بودن این سیاست و یا به‌طور کلی عدم توانایی مدیریت برای ادامه‌ی این اقدام مانند تغییر مدیریت واحدهای تجاری می‌باشد. در نهایت با رسیدن حجم اطلاعات منفی انباشته شده به حد نهایی، مدیران دیگر قادر نخواهند بود که از انتشار این اخبار به بازار و سرمایه‌گذاران جلوگیری نمایند. با انتشار این اخبار در بازار سرمایه‌گذاران با اطلاعات جدید به‌دست آمده در باورهای پیشین خود که مبنای قیمت جاری سهام شرکت بوده تجدید نظر کرده و انتظار خود را بر اساس اطلاعات جدید بنیان می‌گذارند که این امر موجب تعدیل یک‌باره و منفی قیمت سهام شرکت خواهد شد که در متون مالی از آن به‌عنوان ریزش قیمت سهام یا سقوط قیمت سهام یاد می‌شود. ارتباط بین اخبار بد و ریزش قیمت سهام توسط جین و مایرز (۲۰۰۶) و هاتون و همکاران (۲۰۰۹) پیشنهاد شد و توسط کییم و همکاران (۲۰۱۱)، کییم و ژانگ (۲۰۱۴) مورد آزمون قرار گرفت.

به دلایل زیر افزایش کیفیت حسابرسی می‌تواند از انباشته شدن اخبار بد ناشی از سوء مدیریت جلوگیری کند (دی‌آنجلو، ۱۹۸۱؛ خورانا و رامان، ۲۰۰۴؛ روبین و ژانگ، ۲۰۱۵): یکی از مهم‌ترین روش‌های دست‌کاری اطلاعات حسابداری تسریع در شناسایی اخبار خوب در مقابل به تأخیر انداختن شناسایی اخبار بد در سود می‌باشد ولی همواره یک حد ایده‌آل و نهایی برای انباشته ساختن اخبار بد در شرکت وجود دارد و با رسیدن به آن حد ایده‌آل و نهایی یک دفعه این اخبار بد منتشر خواهد شد و سرمایه‌گذاران را به تغییر در باورهای درباره‌ی ارزش شرکت و در نتیجه‌ی آن قیمت سهام شرکت ملزم می‌سازد که این قضیه منتهی

به ریزش قیمت سهام شرکت می‌شود. وجود انگیزه برای تهیه‌ی جانبدارانه‌ی اطلاعات حسابداری باعث شد که محدودیت‌هایی برای کنترل رفتارهای فرصت‌طلبانه‌ی مدیریت ایجاد گردد. باور و اعتقاد بر این است که افزایش کیفیت حسابداری و حضور حسابرسان متخصص در صنعت مربوطه می‌تواند منجر به تغییر رفتار شرکت‌ها شود. هدف اصلی پژوهش مطالعه‌ی تأثیر کیفیت حسابداری (تخصص در صنعت، دوره تصدی حسابداری و استقلال حسابرس) بر پدیده‌ی ریزش قیمت سهام در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران می‌باشد. در ادامه این مقاله ابتدا مبانی نظری و تبیین فرضیه‌های مطالعه حاضر، پیشینه‌ی پژوهش، روش‌شناسی پژوهش، آمار توصیفی متغیرها و آزمون فرضیه‌ها و در انتهای مقاله نیز بحث و نتیجه‌گیری و پیشنهادهای حاصل از یافته‌های پژوهش ارائه خواهد شد.

۲- مبانی نظری

در متون حسابداری تعاریفی از کیفیت حسابداری مطرح شده است. هم‌چنین لازم به ذکر است که اغلب کیفیت حسابداری در ارتباط با میزان رعایت استانداردهای حسابداری مربوطه تعریف می‌شوند. صاحب‌نظران حسابداری جنبه‌های متنوعی برای کیفیت حسابداری بیان کرده‌اند که منتهی به تعاریف متفاوتی از نظر ظاهری شده است. عام‌ترین تعاریف از کیفیت حسابداری عناصر زیر را شامل می‌شوند (مرادزاده فرد و همکاران، ۱۳۹۱):

الف- احتمال وجود اشتباهات عمده در صورت‌های مالی که حسابرس نتواند آن‌ها را کشف و گزارش نماید.

ب- احتمال این که حسابرس برای صورت‌های مالی حاوی اشتباهات با اهمیت گزارش مشروط صادر نکند.

پ- دقت اطلاعاتی که حسابرس درباره‌ی آن گزارش صادر کرده است.

ت- مقیاسی برای توان حسابداری در کاهش اشتباهات و تحریف‌های جانبدارانه و بهبود کیفیت داده‌های حسابداری

پژوهش‌های حسابداری بیان کرده‌اند که ساختار موسسه‌ی حسابداری نیز بر کیفیت حسابداری موثر است. طبق این پژوهش‌ها کیفیت حسابداری در موسسه‌هایی که ساختار قوی‌تری در استفاده از روش‌های حسابداری دارند با سایر موسسه‌ها تفاوت دارد. ادغام موسسه‌های حسابداری و یکسان شدن روش‌های مورد استفاده در موسسه‌های مختلف این فرضیه‌ها را کم‌اهمیت ساخته است. سایر پژوهش‌گران نیز این نظریه را مطرح کرده‌اند که به‌طور کلی ارتباط مستقیمی بین کیفیت حسابداری و حق‌الزحمه‌ی حسابداری وجود دارد و اگر موسسه‌های بزرگ‌تر حق‌الزحمه‌های بیشتری به صاحب‌کار تحمیل می‌کنند بدین معنی است که کیفیت خدمات حسابداری آن‌ها مطلوب‌تر است. مطالعات این فرضیه را نیز مطرح کرده‌اند که موسسه‌های بزرگ‌تر به‌دلیل تجربه‌ی بیشتر و ساختار مناسب‌تر می‌توانند بخشی از صرفه‌ی اقتصادی خود را به مشتری منتقل کنند و حق‌الزحمه‌ی کم‌تری از صاحب‌کار دریافت کنند (میر و ریگز، ۲۰۰۷).

در مطالعه‌ای که تنها به منظور درک این مفهوم صورت گرفت، تخصص حسابرسی در صنعت بدین‌گونه تعریف شد: الف-دانش خاص یک صنعت که توسط یک موسسه حسابرسی در جهت کمک به فهم بهتر از آن چه صاحب‌کاران در آن صنعت انجام می‌دهند و مخاطره‌های حسابرسی که آن‌ها با آن مواجه‌اند، به‌کار گرفته می‌شود. ب- مهارت‌های خاص حسابرسی که یک موسسه حسابرسی برای کمک به صاحب‌کاران خود از طریق فراهم کردن راهکارهایی (حسابداری و انواع دیگر) برای مقابله با مسایل صنعت مورد نظر و هم‌چنین مخاطره‌های حسابرسی (مثل قوانین، انواع مالیات و غیره) ایجاد می‌کند.

پ- مهارت‌های خاص غیرحسابرسی که از طریق مشارکت موسسه حسابرسی به‌کار گرفته و تحصیل می‌شود و می‌تواند ارزش افزوده‌ای را برای کسب و کار صاحب‌کاران خود داشته باشد (کند، ۲۰۰۸). موارد فوق را می‌توان به‌طور خلاصه این‌گونه بیان کرد: تخصص حسابرسی در صنعت شامل خلق ایده‌های سازنده برای کمک (ارزش‌آفرینی) به صاحب‌کاران، هم‌چنین فراهم کردن رویکردها یا راهکارهای نوین برای برخی از مسایلی است که صاحب‌کاران در صنایع مربوط به خود با آن مواجه می‌شوند، تلقی می‌شود. از آنجایی که حالات مختلف تخصص حسابرسی در صنعت به‌طور مستقیم مشاهده‌پذیر نیست، پژوهش‌های پیشین شاخص‌های مختلفی را برای تخصص حسابرسی در صنعت به‌کار گرفته‌اند. رویکردهای سهم بازار و سهم پرتفوی اغلب به‌عنوان شاخصهایی برای تخصص حسابرسی در صنعت به‌کار گرفته می‌شوند.

رویکرد سهم بازار، یک حسابرسی متخصص صنعت را به‌عنوان یک مؤسسه حسابرسی که خود را از سایر رقبا از نظر سهم بازار در یک صنعت خاص متمایز کرده است، معرفی می‌کند. این رویکرد فرض می‌کند که با مشاهده‌ی سهم نسبی بازار مؤسسه‌های حسابرسی که به یک صنعت خاص ارایه‌ی خدمت می‌کنند، می‌توان به میزان دانش تخصص صنعت مؤسسه‌ی حسابرسی پی برد. برای مثال طبق این رویکرد، سازمان حسابرسی در صنعت خودرو در ایران متخصص است. مؤسسه‌ای که سهم بزرگتری از بازار را در اختیار دارد، از دانش تخصصی بالاتری در مورد آن صنعت خاص برخوردار است. به‌علاوه، سهم معنی‌دار بازار در یک صنعت بیان‌گر سرمایه‌گذاری معنی‌دار است که در مؤسسه‌های حسابرسی در توسعه‌ی فن‌آوری‌های حسابرسی خاص صنعت صورت گرفته است، طوری که انتظار می‌رود مزایای ناشی از بهبود کیفیت حسابرسی و صرفه‌ی اقتصادی (صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس تولید انبوه)، افزایش یابد.

رویکرد سهم پرتفوی، توزیع نسبی خدمات حسابرسی را در صنایع مختلف برای هر مؤسسه‌ی حسابرسی مد نظر قرار می‌دهد. به بیانی ساده، هر مؤسسه‌ی حسابرسی دارای صاحب‌کارانی است که پرتفوی آن مؤسسه را شکل می‌دهند. صنعتی که صاحبکاران بیشتری (از لحاظ فروش، مجموع دارایی‌ها و ...) را در پرتفوی مربوط تشکیل می‌دهد، بیان‌گر صنعتی است که مؤسسه‌ی حسابرسی در آن از تخصص برخوردار است. این رویکرد بیشتر به راهبردهای مؤسسه حسابرسی مربوط است. صنایع صاحب‌کار مؤسسه‌ی حسابرسی با بیشترین سهم پرتفوی، بیان‌گر صنایعی هستند که مؤسسه‌های حسابرسی دانش پایه‌ای معنی‌داری را در ارتباط با آن صنایع ایجاد کرده‌اند و سهم بزرگ پرتفوی بیان‌گر این است که سرمایه‌گذاری معنی‌داری توسط مؤسسه‌های حسابرسی در توسعه‌ی فن‌آوری‌های حسابرسی مربوط به آن صنعت صورت

گرفته است. با به کارگیری این رویکرد، احتمالاً مؤسسه‌ها بیشترین منابع را برای توسعه‌ی دانش خاص صنعت اختصاص داده‌اند، حتی اگر آن‌ها سهم عمده‌ی بازار را در آن صنعت در اختیار نداشته باشند. رویکرد سهم پرتفوی برخلاف رویکرد سهم بازار، مزیت نسبی بر سایر حسابرسیان را در تعیین تخصص حسابرس در صنعت دخالت نمی‌دهد. به‌طور خلاصه، رویکردهای فوق در قالب معیارهای زیر نمایان می‌شوند، اما باید توجه داشت که این معیارها اغلب انواع مختلفی از رویکرد سهم بازارند، بر اساس این فرض که تخصص صنعت از طریق شهرت در محیط‌های مشابه حاصل می‌شود و حجم وسیع (تعداد زیاد) موسسه‌های تجاری در یک صنعت بیان‌گر تخصص صنعت هستند. با این حال، سهم بازار به‌عنوان معیاری از تخصص دارای چندین محدودیت است. برای مثال، مشخص نیست که فواید متخصص شدن حسابرس در یک صنعت از حسابرسی تعداد زیادی از صاحب‌کاران به‌دست می‌آید یا از تعداد کمی از صاحبکاران بزرگ. برای خاطر نشان ساختن این کمبودها، از چند شاخص موجود در متون مربوط با این موضوع بهره گرفته می‌شود. این معیارها شامل سهم مستمر بازار و متغیرهای مجازی می‌شود که نشان‌دهنده‌ی سهمی عمده در بازار/ تسلط صنعت است (بال‌سام و همکاران، ۲۰۰۳).

بر اساس معیار اول، متخصص صنعت این‌گونه تعریف می‌شود: بزرگ‌ترین موسسه در هر صنعت، هم‌چنین دومین و سومین موسسه‌ی بزرگ در صنایعی که تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای بین دومین و سومین یا سومین و بقیه‌ی موسسه‌ها وجود دارد. باید توجه داشت که بر اساس این معیار، میزان فروش صاحب‌کاران موسسه‌های حسابرسی ملاک اندازه‌گیری قرار می‌گیرد. برای مثال اگر شرکت ایران خودرو را بزرگ‌ترین فروشنده‌ی صنعت خودروی کشور تصور کنیم، آن‌گاه موسسه‌ی رسیدگی‌کننده‌ی آن (در سال‌های اخیر، سازمان حسابرسی) به عنوان بزرگ‌ترین موسسه در صنعت خودرو شمرده می‌شود. معیار دوم، تخصص حسابرس در صنعت را از لحاظ تسلط صنعت تعریف می‌کند. این تعریف محدود کننده‌تر از معیار اول است. هنگامی حسابرس به‌عنوان متخصص صنعت در نظر گرفته می‌شود که بزرگ‌ترین ارایه دهنده‌ی خدمات در صنعت باشد و تفاوت بین اولین و دومین موسسه (از لحاظ ارایه‌ی خدمات) در صنعت حداقل ۱۰ درصد موسسه‌ی سوم باشد. برای تخصص صنعت، از سهم مستمر بازار بر مبنای میزان فروش صاحب‌کاران استفاده می‌شود. معیار سوم از تعداد صاحب‌کاران به‌عنوان مبنای بهره می‌گیرد. استفاده از چنین مبنایی از یکسونگری حاصل از صاحب‌کاران بزرگ که با به‌کارگیری فروش به‌عنوان مبنای پدید می‌آید، اجتناب می‌کند. بنابراین، در وضعیت‌هایی که یک حسابرس دارای تعدادی صاحب‌کار کوچک در یک صنعت است، از این معیار استفاده می‌شود. معیار چهارم، متخصص صنعت را آن موسسه حسابرسی می‌داند که دارای بیشترین تعداد صاحب‌کار در یک صنعت خاص باشد. معیار پنجم، از سهم بازار استفاده می‌کند که مبتنی بر تعداد صاحب‌کاران می‌باشد و نه حجم فروش صاحب‌کاران. یکی از موضوع‌های کشف نشده در متون پژوهش پیرامون تخصص حسابرس در صنعت این است که آیا روابط غیرخطی بین تخصص حسابرس در صنعت و پیامد مورد نظر وجود دارد یا خیر؟ اگر چه معمولاً دانش در یک صنعت از طریق تکرار به‌دست می‌آید، اما ممکن است قبل از دست‌یابی به سطوح دانش صنعت، منافع ناشی از آن حاصل گردد. کم شدن

بازده ناشی از انباشت تخصص صنعت ممکن است در برخی از سطوح بالای تخصص بروز کند. با این حال، هر چه سهم بازار حسابرسان بیشتر باشد، تخصص صنعت و تجربه‌ی حسابرسان نسبت به سایر رقبا، بالاتر خواهد بود. هم‌چنین داشتن سهم بزرگی از بازار (سهم غالب بازار) اشاره دارد به این‌که حسابرسان به‌طور موفقیت‌آمیزی خودش را از سایر رقبا از لحاظ کیفیت حسابرسی متمایز می‌کند.

حسابرسان مستقل به‌دلیل اعتبار بخشیدن به صورت‌های مالی منتشر شده از سوی شرکت‌های سهامی عام و در نتیجه کاهش مخاطره‌ی اطلاعات، نقش به‌سزایی در بازار سرمایه ایفا می‌کنند (کرباسی یزدی و همکاران، ۱۳۹۳). حرمت و ارزش این نقش حسابرسی بستگی زیادی به ماهیت شهادت‌دهی حسابرسان دارد. استدلال می‌شود که رابطه‌ی درازمدت حسابرسان و صاحب‌کار ممکن است باعث سهل‌انگاری و قصور حسابرسان در انجام نقش شهادت‌دهی خود شود. ضعف استقلال حسابرسان نیز موضوع مهمی است که نگرانی زیادی به‌همراه دارد. راه‌کار پیشنهادی برای رفع این نگرانی، چرخش اجباری حسابرسان است. به همین دلیل چرخش اجباری حسابرسان این اواخر در محافل حقوقی و قانونی توجه زیادی را به خود جلب کرده است (لی، ۲۰۱۰). حامیان تغییر حسابرسان بر این باورند که در صورت تغییر اجباری، حسابرسان در موقعیتی قرار می‌گیرند که قادر خواهند بود در مقابل فشارها و خواسته‌های مدیران مقاومت کنند و قضاوت‌های بی‌طرفانه‌ای را اجرا کنند. حضور درازمدت حسابرسان در کنار یک صاحب‌کار موجب ایجاد تمایلاتی برای حفظ و رعایت نقطه‌نظرهای مدیریت صاحب‌کار می‌شود؛ وضعیتی که استقلال و بی‌طرفی او را مخدوش می‌کند. در مقابل مخالفان تغییر اجباری حسابرسان معتقدند تلاشی که حسابرسان در راستای حفظ اعتبار و شهرت خود به‌کار می‌گیرند مانع از رفتارهای نامناسب حسابرسان می‌شود. حسابرسان با گذشت زمان شناخت جامع‌تری از سیستم کلی فعالیت‌های صاحب‌کار کسب می‌کنند و توانایی آنان در قضاوت راجع به مناسب بودن یا نبودن رویه‌های حسابداری و گزارش‌گری افزایش می‌یابد. بنابراین ارتباط درازمدت حسابرسان و صاحب‌کار کیفیت حسابرسی را بهبود می‌بخشد (چن و همکاران، ۲۰۰۹).

استقلال حسابرسی معمولاً به‌عنوان یک استقلال حرفه‌ای توصیف و مطرح شده است؛ یعنی بر حسب عینیتی که حسابرسان از موقعیت در کار حسابرسی به‌عنوان یک فرد حرفه‌ای به‌دست می‌آورد و روشی که او برای گردآوری، ارزیابی و گزارش‌گری به‌کار می‌گیرد. هم‌چنین حسابرسی بر اساس روشی بی‌طرفانه صورت می‌پذیرد و این موضوع به‌طور سنتی به‌عنوان حالتی از ذهن که به مفهوم نگرش حسابرسی به روابط موجود با مدیریت صاحب‌کار، سهام‌داران و سایر ذی‌نفعان و استفاده‌کنندگان صورت‌های مالی است، تصور شده است (موتز و شرف، ۱۹۶۱). بدین ترتیب در هر موقعیت برای انجام حسابرسی، این سوال وجود دارد که آیا حسابرسی از نظر ذهنی مستقل از مدیریت صاحب‌کار و فشارهای وارد به او هنگام تصمیم‌گیری‌های حسابرسی عمل کرده است یا خیر؟ فلینت (۱۹۸۸) با این نگرش در مورد این موقعیت حسابرسان موافق است که استقلال حسابرسان یک نگرش ذهنی است و آن‌را به ویژگی‌های فردی یعنی درست‌کاری و قدرت شخصیت وی پیوند می‌دهد. با این همه نسبت دادن مفهوم استقلال حسابرسان به یک ویژگی ذهنی نامحسوس آن‌را تبدیل به عبارت به‌نسبت گنگی می‌کند که در رابطه با کار حسابرسی تفسیر آن پیچیده و

مشکل است. اما دست کم یک توافق عمومی وجود دارد که استقلال نگرشی از ذهن است که اجازه نمی‌دهد نقطه‌نظرها و نتیجه‌گیری‌های حسابرسی، اثرها و فشارهای ناشی از تضاد منافع افراد را شامل شود و همواره حسابرسی بایستی آیین رفتار حرفه‌ای را در نظر داشته باشد. در این مفهوم استقلال مورد انتظار حسابرسی را می‌توان نه تنها به عنوان حالتی از ذهن بلکه حالتی از اطمینان تصور کرد که مربوط به رفتار یک فرد حرفه‌ای و فشارهای مختلف و ممکن بر درست‌کاری و صداقت وی باشد. در نتیجه ضروری است که تصور کنیم حسابرسان از تأثیر این فشارها به‌دورند و راه‌هایی وجود دارد که در مقابل آن پافشاری کنند و می‌توانند وضعیت استقلال مورد انتظار را حفظ کنند (پاکروان، ۱۳۹۰).

ریزش قیمت سهام و رویکردهای مختلف موضوع نوسان‌های ناگهانی قیمت سهام طی سال‌های اخیر و به‌ویژه بعد از بحران مالی و اقتصادی سال ۲۰۰۸، توجه بسیاری را به خود معطوف کرده است. این تغییرات در حالت کلی به دو صورت ریزش و رشد قیمت سهام رخ می‌دهد. با توجه به اهمیتی که سرمایه‌گذاران برای بازده سهام خود قایل هستند، پدیده‌ی ریزش قیمت سهام که منتهی به کاهش شدید بازده می‌شود، در مقایسه با رشد قیمت سهام بیشتر مورد توجه پژوهش‌گران قرار گرفته است.

ریزش قیمت سهام دارای خصوصیت‌هایی به شرح زیر است.

الف) ریزش قیمت سهام یک تغییر بزرگ و غیر متعارف در قیمت سهام است که بدون وقوع حادثه‌ی مهم اقتصادی رخ می‌دهد؛ (ب) این تغییرات بزرگ به صورت منفی هستند؛ (ج) ریزش قیمت سهام یک پدیده‌ی سرایتی در سطح بازار است. بدین معنی که کاهش قیمت سهام فقط به یک سهام خاص محدود نمی‌شود، بلکه کلیه‌ی انواع سهام موجود در بازار را شامل می‌شود (چن و همکاران، ۲۰۰۱).

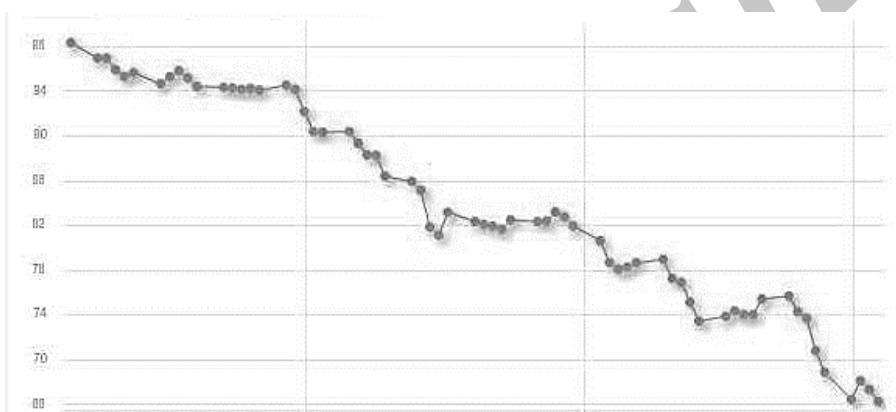
هریک از خصوصیت‌های فوق، ریشه در مجموعه‌ای از حقایق تجربی، مستدل و بنیادی دارند. در رابطه با اولین خصوصیت، هانگ و استین (۲۰۰۳) بیان می‌کنند که بسیاری از تغییرات بزرگی که بعد از جنگ جهانی در شاخص اس اند پورز رخ داده است و به ویژه سقوط بازار در اکتبر ۱۹۸۷، به دلیل افشای اخبار مربوط به یک رویداد مهم و قابل توجه نبوده است. به گونه‌ای مشابه فرنج و رول (۱۹۸۶) تاکید می‌کنند که در بسیاری از موارد تبیین تغییرات قیمت سهام از طریق افشای اطلاعات مربوط به یک رخداد خاص، بسیار دشوار است. دومین خصوصیت تعریف فوق ناشی از یک عدم تقارن تجربی و قابل توجه در تغییرات بازده بازار است. بدین معنی که تغییرات بزرگ در قیمت بیش‌تر به صورت کاهش و کمتر به صورت افزایش بوده است. به عبارت دیگر، بازده بازار بیش‌تر در معرض کاهش و کمتر در معرض افزایش بوده است. این عدم تقارن به دو طریق قابل اثبات است. نخست از طریق مشاهده‌ی مستقیم داده‌های تاریخی مربوط به بازده بازار، می‌توان این عدم تقارن را به وضوح ملاحظه کرد. بررسی داده‌های مزبور نشان می‌دهد که از ۱۰ تغییر بزرگی که بعد از سال ۱۹۴۷ در شاخص اس اند پی رخ داده است، ۹ تای آن‌ها کاهش بوده است. به‌طور کلی بخش وسیعی از متون مربوط به بازار سهام، بیان‌گر آن است که بازده سهام در طول زمان نشان دهنده‌ی چولگی منفی بازده سهام یا نوسان نامتقارن در بازده سهام است (چن و همکاران، ۲۰۰۱).

سومین خصوصیت تعریف ریزش قیمت سهام این است که ریزش پدیده‌ای است که تمام بازار را در بر می‌گیرد. بدین معنی که این پدیده به کلیه‌ی انواع سهام موجود در بازار سرایت می‌کند. داف (۱۹۹۵) بیان می‌کند که این موضوع به این دلیل است که در زمان وقوع پدیده‌ی ریزش، همبستگی بین انواع سهام موجود در بازار افزایش می‌یابد، کلی (۱۹۹۴) اثبات کرد که بررسی روند داده‌های تاریخی مربوط به قیمت بازار اوراق اختیار خرید سهام نشان می‌دهد در مواردی که شاخص قیمت اختیار خرید سهام با کاهش مواجه بوده است، همبستگی بین انواع مختلف اوراق اختیار خرید افزایش یافته است.

در حالت کلی پدیده‌ی ریزش قیمت سهام همسان با چولگی منفی بازده سهام، از لحاظ آماری این گونه تعریف شده است: ریزش قیمت سهام در بازار سرمایه، زمانی رخ می‌دهد که بازده ماهانه خاص شرکت طی یک دوره‌ی زمانی، $3/2$ انحراف معیار کمتر از میانگین بازده ماهانه‌ی خاص شرکت طی همان دوره باشد. اساس این تعریف بر این مفهوم آماری قرار دارد که با فرض نرمال بودن توزیع بازده ماهانه‌ی خاص شرکت، نوسان‌هایی که در فاصله‌ی میانگین بعلاوه $3/2$ انحراف معیار و میانگین منهای $3/2$ انحراف معیار قرار می‌گیرند، از جمله نوسان‌های عادی محسوب می‌شوند و نوسان‌های خارج از این فاصله جزو موارد غیرعادی قلمداد می‌شوند. با توجه به این که ریزش قیمت سهام یک نوسان غیرعادی است، عدد $3/2$ به عنوان مرز بین نوسان‌های عادی و غیرعادی در نظر گرفته می‌شود (هیلی و همکاران، ۱۹۹۹). با وجود این که پدیده‌ی عدم تقارن منفی یا چولگی منفی در بازده بازار سهام مورد توافق همه صاحب‌نظران است، اما سازوکار اقتصادی که منتهی به بروز این پدیده می‌شود، هنوز به صورت صریح و روشن مشخص نشده است (هاتون و همکاران، ۲۰۰۹). در متون مالی نظریه‌ها و رویکردهای گوناگونی پیرامون توضیح پدیده‌ی ریزش قیمت سهام ارائه شده است.

بلک و کریستی (۲۰۰۷) در توصیف چگونگی بروز پدیده‌ی ریزش قیمت سهام، تئوری اثرات اهرمی را مطرح کردند. این تئوری بیان می‌کند که کاهش یا افزایش در قیمت سهام یک شرکت، اهرم‌های مالی و عملیاتی آن را افزایش یا کاهش می‌دهد و به‌طور متقابل منتهی به نوسان بازده سهام و به‌دنبال آن، چولگی منفی بازده سهام را به همراه دارد. بلانچارد و واتسون (۱۹۸۲) در توصیف چولگی منفی بازده سهام، مدل حباب تصادفی قیمت سهام را بیان کردند. بر اساس تئوری‌های مالی نوین، ارزش یک سهم با مجموع ارزش فعلی جریان‌های نقدی آتی آن برابر است. هم‌چنین بر اساس فرضیه‌ی بازار کارا، قیمت سهام در یک بازار کارا برابر یا حول و حوش ارزش ذاتی آن در نوسان است. اما در بعضی مواقع بر اثر یک شوک (انتشار اطلاعات جدید و ...)، قیمت‌ها بدون هیچ توجیه بنیادی و اقتصادی افزایش می‌یابد و به عبارت دیگر قیمت سهام به‌طور قابل ملاحظه روند صعودی به خود می‌گیرد. این فرایند به عنوان حباب قیمتی مطرح می‌شود. بلانچارد و واتسون بر این باورند که چولگی منفی بازده سهام یا ریزش قیمت سهام از ترکیب حباب‌های قیمتی ناشی می‌شود. فرنچ و همکاران (۱۹۸۷) و کمبل و هنشل (۱۹۹۲)، جهت تبیین پدیده‌ی ریزش قیمت سهام یا چولگی منفی بازده سهام، ساز و کار نوسان معکوس را بیان کردند. طبق این رویه، ورود اخبار (اطلاعات) جدید به بازار اعم از مطلوب و نامطلوب، منتهی به افزایش نوسان بازار می‌شود و بنابراین صرف

مخاطره افزایش خواهد یافت. اگر چه این افزایش در صرف مخاطره، تا حدودی اثر مثبت اخبار مطلوب (خوب) را کاهش می‌دهد اما اثر منفی اخبار نامطلوب (بد) را تقویت می‌کند. بنابراین کاهش قیمت سهام در اثر ورود اخبار نامطلوب به بازار نسبت به افزایش آن در اثر ورود اطلاعات مطلوب، بیشتر خواهد بود. این ساز و کار منتهی به چولگی منفی بازده سهام یا ریزش قیمت سهام می‌شود. پوتربا و سامرس (۲۰۱۰) این ساز و کار را مورد انتقاد قرار دادند. آن‌ها معتقدند که نوسان‌های بازار ماهیتی کوتاه‌مدت دارند و بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که این نوسان‌ها صرف مخاطره را به‌طور چشم‌گیر تحت تاثیر قرار دهد (هانگ و استین، ۲۰۰۳). ریزش قیمت سهام را می‌توان به‌صورت نمودار ۱ نمایش داد:



نمودار ۱- نمای کلی ریزش قیمت سهام

منبع: یافته‌های پژوهشگر

۳- پیشینه‌ی پژوهش

روبین و ژانگ (۲۰۱۵) در پژوهشی به مطالعه‌ی ارتباط بین تخصص حسابرس در صنعت و ریزش قیمت سهام پرداختند. یافته‌های حاصل از پژوهش آن‌ها بیان می‌کند که بین تخصص حسابرس در صنعت و ریزش قیمت سهام ارتباطی معکوس و معنی‌داری وجود دارد؛ طوری که با افزایش تخصص حسابرس در صنعت مربوطه احتمال ریزش قیمت سهام کاهش می‌یابد و با کاهش تخصص حسابرس در صنعت مربوطه احتمال ریزش قیمت سهام افزایش می‌یابد. آن و همکاران (۲۰۱۵) در پژوهشی تحت عنوان محیط اطلاعاتی، سرعت تعدیل اهرم و ریزش قیمت سهام به بررسی ارتباط و تأثیر ریزش قیمت سهام بر سرعت تعدیل اهرم پرداختند و در آن به آزمون تأثیر محیط اطلاعاتی با توجه به کشوری که شرکت در آن به فعالیت مشغول است پرداختند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که سطح بالایی از ریزش قیمت سهام موجب می‌شود که تعدیل اهرم با سرعت کم‌تری اتفاق بیفتد. کالن و فانگ (۲۰۱۳) در پژوهشی به مطالعه‌ی ارتباط بین

سرمایه‌گذاران نهادی و ریزش قیمت سهام شرکت پرداختند. این پژوهش دو رویکرد مخالف از سرمایه‌گذاران نهادی را مورد آزمون قرار داد: رویکرد نظارتی در مقابل سلب مالکیت. یافته‌های این پژوهش بیان‌گر این است که شواهد محکمی در مورد ارتباط معکوس بین مالکان نهادی و ریزش قیمت سهام در آینده وجود دارد. این مسأله بدان دلیل است که، سرمایه‌گذاران نهادی از طریق نظارت بر مدیریت مانع از انباشته شدن اخبار بد در شرکت (یکی از مهم‌ترین دلایل ریزش قیمت سهام) می‌شوند. ژانگ و همکاران (۲۰۱۳) به مطالعه‌ی هم‌زمانی قیمت سهام، چولگی بازده سهام و سرمایه‌گذاران نهادی پرداختند و به این نتیجه رسیدند که هر دو متغیر هم‌زمانی قیمت سهام و چولگی بازده سهام با متغیر مالکیت شرکت ارتباطی معکوس دارد. به ویژه با سرمایه‌گذاران نهادی که انگیزه و قدرت کافی برای نظارت بر شرکت و فرصت‌های سرمایه‌گذاری آن دارند. این رابطه برای سرمایه‌گذارانی با افق زمانی کوتاه مدت برای سرمایه‌گذاری‌شان مثبت است چرا که این‌گونه سرمایه‌گذاران تمایل به معامله دارند تا نظارت بر شرکت. هاتن و همکاران (۲۰۰۹) در پژوهشی به بررسی ارتباط عدم شفافیت اطلاعات و سقوط ناگهانی قیمت سهام پرداختند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که بین عدم شفافیت اطلاعات و احتمال سقوط ناگهانی قیمت سهام ارتباط مثبت وجود دارد.

عباسی و همکاران (۱۳۹۳) به بررسی تأثیر محافظه کاری حسابداری بر خطر ریزش قیمت سهام در شرایط عدم تقارن اطلاعاتی در بورس اوراق بهادار تهران پرداختند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که محافظه کاری بر احتمال سقوط قیمت سهام تأثیر منفی و معنی‌داری دارد. قابل ذکر است که این نتیجه در شرایط عدم تقارن اطلاعاتی هم صادق بوده است. همچنین نتایج آزمون تفاوت نشان می‌دهد که محافظه کاری در زمانی که احتمال سقوط قیمت سهام وجود دارد نسبت به زمانی که احتمال سقوط قیمت سهام وجود ندارد کمتر است. احمدپور و همکاران (۱۳۹۳) در پژوهشی به مطالعه‌ی تأثیر ویژگی‌های شرکت بر مخاطره‌ی سقوط قیمت سهام در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران پرداختند. یافته‌های حاصل از پژوهش بیان‌گر آن است که متغیرهای بازده دارایی، اندازه‌ی شرکت، نسبت ارزش بازار به ارزش دفتری حقوق صاحبان سهام و نسبت کیوتوبین بر مخاطره‌ی سقوط قیمت سهام تأثیری معکوس و معنی‌دار دارد اما دو متغیر بازده حقوق صاحبان سهام و اهرم مالی تأثیر معنی‌دار بر مخاطره‌ی سقوط قیمت سهام نداشتند. طوسی و مقدم (۱۳۹۱) پژوهشی تحت عنوان مدل میانگین - واریانس - چولگی برای انتخاب سبد سهام به وسیله‌ی منطق فازی را انجام دادند. مطالعات تجربی بسیاری نشان داده‌اند که بازگشت پرتفولیو عموماً نامتقارن است و سرمایه‌گذاران سبد سهام، بازگشت نامتقارن تر را وقتی میانگین و واریانس دو پرتفولیو با هم برابرند، ترجیح می‌دهند. به منظور اندازه‌گیری میزان عدم تقارن بازگشت سبد سهام فازی، در این پژوهش مفهوم چولگی به عنوان سومین گشتاور مرکزی تعریف شده است و خواص آن مورد مطالعه قرار گرفته است. به علاوه، مدل میانگین واریانس چولگی برای مسئله‌ی انتخاب سبد سهامی فازی فرموله شد و دو گونه از این مدل مورد بحث قرار گرفت به منظور حل مدل ارایه شده الگوریتم ژنتیک طراحی شد و تکنیک شبیه‌سازی فازی، مورد استفاده قرار گرفت. متدولوژی‌ای که در اینجا به کار گرفته شد، تا حدودی عمومی است و می‌تواند به مسایل انتخاب سبد سهام در محیط‌های دوگانه و نامطمئن بسط داده شود.

دیانتی و همکاران (۱۳۹۱) به بررسی تأثیر سرمایه‌گذاران نهادی بر کاهش مخاطره‌ی سقوط (ریزش) ارزش سهام پرداختند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که وجود سرمایه‌گذاران نهادی احتمال رخ دادن سقوط قیمت سهام را به صورتی معنی‌دار کاهش می‌دهد. دیانتی دیلمی و همکاران (۱۳۹۱) به بررسی تأثیر مدیریت سرمایه در گردش مبتنی بر چرخه تبدیل نقدی گیتمان (۱۹۷۴) بر کاهش مخاطره‌ی سقوط (ریزش) قیمت سهام پرداختند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که مدیریت سرمایه در گردش احتمال مخاطره‌ی ریزش قیمت سهام را به صورتی معنی‌دار کاهش می‌دهد.

۴- فرضیه‌های پژوهش

فرضیه اصلی: بین کیفیت حسابرسی و ریزش قیمت سهام ارتباطی معکوس و معنی‌دار وجود دارد.
فرضیه‌های فرعی:

۱. بین تخصص حسابرسی در صنعت و ریزش قیمت سهام رابطه وجود دارد.
۲. بین دوره‌ی تصدی حسابرسی و ریزش قیمت سهام رابطه وجود دارد.
۳. بین استقلال حسابرسی و ریزش قیمت سهام رابطه وجود دارد.
۴. بین اندازه‌ی موسسه‌ی حسابرسی و ریزش قیمت سهام رابطه وجود دارد.

این پژوهش از نظر ماهیت و محتوایی از نوع همبستگی و از نظر هدف کاربردی می‌باشد. انجام پژوهش در چارچوب استدلال‌های قیاسی- استقرایی صورت می‌پذیرد، بدین معنی که مبانی نظری و پیشینه‌ی پژوهش از راه کتابخانه‌ای، مجلات و سایر سایت‌های معتبر در قالب قیاسی، و گردآوری داده‌ها برای تأیید و رد فرضیه‌ها از راه استقرایی صورت می‌پذیرد. به دلیل نوع داده‌های مورد مطالعه، مقایسه‌ی هم‌زمان داده‌های مقطعی و طولی از روش الگوهای داده‌های ترکیبی (پانل دیتا) برای برآورد ضرایب و آزمون فرضیه‌ها استفاده شده است.

در این پژوهش متغیر وابسته ریزش قیمت سهام است. مطابق پژوهش هاتون (۲۰۰۹) ریزش قیمت ماهانه را در یک سال مالی برای یک شرکت زمانی در نظر می‌گیریم که آن شرکت بازدهی ماهانه ۳/۲ برابر انحراف معیار زیر میانگین بازده ماهانه‌ی خاص شرکت برای کل سال مالی را تجربه کند. (۳/۲) انحراف معیار به این دلیل انتخاب شده است که در پژوهش‌های پیشین (هاتون، ۲۰۰۹) و (کیم و ژانگ، ۲۰۱۰) و (ژانگ، ۲۰۱۳)، روبین و ژانگ (۲۰۱۵) استفاده شده است.
بازده ماهانه‌ی خاص یک شرکت که با w نشان می‌دهیم برابر است با لگاریتم طبیعی عدد یک به علاوه‌ی عدد باقی‌مانده‌ای که از رابطه ۱ محاسبه می‌گردد:

(۱)

$$W_{jt} = \ln(1 + \varepsilon_{jt})$$

$$R_{jt} = a_j + B_1 f_{m,t-2} + B_2 f_{m,t-1} + B_3 f_{m,t} + B_4 f_{m,t+1} + B_5 f_{m,t+2} + \varepsilon_{jt}$$

در این پژوهش، متغیرهای مستقل به شرح زیر هستند:

تخصص حسابرسان در صنعت: در این پژوهش سهم بازار شاخصی است که برای اندازه‌گیری تخصص حسابرسان در صنعت استفاده می‌شود زیرا اولویت صنعت را نسبت به سایر حسابرسان نشان می‌دهد (عزیزخانی و همکاران، ۲۰۱۵). هر چه سهم بازار حسابرسان بیشتر باشد، تخصص صنعت و تجربه‌ی حسابرسان نسبت به سایر رقبا بالاتر است. همچنین داشتن سهم بالای بازار به این نکته اشاره دارد که حسابرسان به طور موفقیت‌آمیزی خودش را از سایر رقبا از لحاظ کیفیت حسابرسی متمایز می‌کند. همچنین تخصص حسابرسان در صنعت طبق پژوهش‌های سان و لیو (۲۰۱۳)، اعتمادی و همکاران (۱۳۸۸) و بادآور نهندی و تقی‌زاده (۱۳۹۲) از تقسیم مجموع دارایی‌های تمام کارفرمایان یک موسسه‌ی حسابرسی در یک صنعت خاص بر مجموع دارایی‌های کارفرمایان آن صنعت به دست می‌آید. این متغیر فقط برای اندازه‌گیری تخصص حسابرسان در یک صنعت مشخص به کار می‌رود و مستقل از ویژگی اندازه‌ی شرکت مورد حسابرسی است.

دوره‌ی تصدی حسابرسان: تعداد سال‌هایی که حسابرسان به استخدام واحد مورد حسابرسی درآمده است (کرباسی یزدی و همکاران، ۱۳۹۳). برای اندازه‌گیری صحیح دوره‌ی تصدی بایستی سالی در دسترس باشد که در آن حسابرسان به استخدام واحد تجاری درآمده است. تعیین این تاریخ برای شرکت‌هایی که طی دوره‌ی زمانی پژوهش حسابرسان خود را تغییر داده‌اند، مشکل نیست اما برای شرکت‌هایی در کل دوره‌ی پژوهش از یک حسابرسان استفاده کرده‌اند، تعیین سال اول شروع کار حسابرسان با توجه به اطلاعات در دسترس ممکن نیست. به این دلیل برای حداقل کردن تأثیرات هر گونه خطای اندازه‌گیری مبنای سال اندازه‌گیری دوره‌ی تصدی از دو سال قبل از شروع دوره‌ی پژوهش در نظر گرفته می‌شود.

استقلال حسابرسان: در این پژوهش برای اندازه‌گیری استقلال حسابرسان از مدیریت سود (اقدام تعهدی اختیاری) به منزله‌ی شاخصی معکوس از کیفیت حسابرسی استفاده شده است. از آنجا که اقدام تعهدی اختیاری در اختیار و قابل اعمال نظر از سوی مدیریت است، از آن به عنوان شاخصی در کشف مدیریت سود استفاده می‌شود (مشایخی و همکاران، ۱۳۸۴؛ بادآور نهندی و تقی‌زاده، ۱۳۹۲). در این پژوهش برای اندازه‌گیری میزان مدیریت سود از مدل تعدیل شده‌ی جونز (۱۹۹۵) استفاده شده است.

(۲)

$$TA_{it} / A_{it-1} = \beta_1 (1 / A_{it-1}) + \beta_2 (\Delta REV_{it} - \Delta REC_{it} / A_{it-1}) + \beta_3 (PPE_{it} / A_{it-1}) + \varepsilon_{it}$$

در رابطه ۲، TA معرف مجموع اقدام تعهدی، A مجموع دارایی‌ها، REV مجموع درآمد فروش، REC خالص حساب‌های دریافتنی و PPE اموال، ماشین‌آلات و تجهیزات ناخالص است.

اندازه‌ی موسسه‌ی حسابرسی: در این پژوهش برای محاسبه‌ی اندازه‌ی موسسه‌ی حسابرسی به این شیوه عمل می‌کنیم که اگر سازمان حسابرسی واحد مورد رسیدگی را حسابرسی کرده باشد عدد یک در غیر این صورت از عدد صفر استفاده می‌کنیم.

در این پژوهش به پیروی از پژوهش عزیزخانی و همکاران (۲۰۱۵) از متغیرهای زیر به عنوان متغیرهای کنترل استفاده شده است:

اهرم مالی: از محاسبه نسبت کل بدهی به کل دارایی محاسبه می‌شود. مخاطره‌ی سیستماتیک: روش معمول اندازه‌گیری مخاطره‌ی سیستماتیک شرکت، استفاده از مدل قیمت گذاری دارایی سرمایه‌ای است. همانطور که اشاره شد، این مدل توسط شارپ (۱۹۶۴) و لینتنر (۱۹۶۵) و در ادامه مدل مارکوویتز (۱۹۵۲) مطرح شد.

$$\text{Beta} = \beta = r_{im} \cdot S_m \cdot S_i / S_m^2 \quad (۳)$$

اندازه‌ی شرکت: از لگاریتم مجموع دارایی‌های شرکت محاسبه می‌شود. نرخ بازده دارایی: از نسبت سود خالص بر کل دارایی محاسبه می‌شود. کیفیت سود: از نسبت جریان‌های نقد عملیاتی به سود خالص استفاده شده است. این معیار کیفیت سود طبق این باور است که هرچه نقدشوندگی سود بیشتر باشد کیفیت آن بالاتر است. این نسبت در مقابل دست‌کاری جریان‌های نقد عملیاتی حساسیت دارد و برخی مسایل را در تصمیم‌های تجاری در نظر نمی‌گیرد مثل در وثیقه قرار دادن یا تبدیل به اوراق بهادار کردن مطالبات برای دستیابی سریع به جریان‌های نقدی (عزیزخانی و همکاران، ۲۰۱۵؛ حجازی و همکاران، ۲۰۱۱).

با توجه به متغیرهای پژوهش مدل پژوهش به صورت زیر است:

$$\text{Crash Risk}_{it} = \alpha_0 + \alpha_1 \text{Spec}_{it} + \alpha_2 \text{Risk}_{it} + \alpha_3 \text{Lev}_{it} + \alpha_4 \text{Size}_{it} + \alpha_5 \text{RoA}_{it} + \alpha_6 \text{EQ}_{it} + \varepsilon_{it} \quad (۴)$$

$$\text{Crash Risk}_{it} = \beta_0 + \beta_1 \text{Tenure}_{it} + \beta_2 \text{Risk}_{it} + \beta_3 \text{Lev}_{it} + \beta_4 \text{Size}_{it} + \beta_5 \text{RoA}_{it} + \beta_6 \text{EQ}_{it} + \varepsilon_{it} \quad (۵)$$

$$\text{Crash Risk}_{it} = \lambda_0 + \lambda_1 \text{Inde}_{it} + \lambda_2 \text{Risk}_{it} + \lambda_3 \text{Lev}_{it} + \lambda_4 \text{Size}_{it} + \lambda_5 \text{RoA}_{it} + \lambda_6 \text{EQ}_{it} + \varepsilon_{it} \quad (۶)$$

$$\text{Crash Risk}_{it} = \gamma_0 + \gamma_1 \text{BigI}_{it} + \gamma_2 \text{Risk}_{it} + \gamma_3 \text{Lev}_{it} + \gamma_4 \text{Size}_{it} + \gamma_5 \text{RoA}_{it} + \gamma_6 \text{EQ}_{it} + \varepsilon_{it} \quad (۷)$$

Crash Risk_{it} : ریزش قیمت سهام؛ Spec_{it} : تخصص حسابرس در صنعت؛ Tenure_{it} : دوره‌ی تصدی حسابرس؛ Inde_{it} : استقلال حسابرس؛ BigI_{it} : اندازه‌ی موسسه‌ی حسابرسی؛ Risk_{it} : مخاطره‌ی سیستماتیک؛ Lev_{it} : اهرم مالی؛ Size_{it} : اندازه‌ی شرکت؛ RoA_{it} : نرخ بازده دارایی؛ EQ_{it} : کیفیت سود

۵- جامعه و نمونه آماری پژوهش

جامعه آماری این پژوهش در برگیرنده کلیه شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران است. دوره زمانی پژوهش از سال ۱۳۸۹ تا سال ۱۳۹۳ در نظر گرفته شده است. هم‌چنین در این پژوهش نمونه‌ای به حجم ۸۱ شرکت براساس معیارهای زیر از جامعه آماری شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران انتخاب شده است:

الف) با توجه به دوره زمانی دسترسی به اطلاعات (۱۳۸۹-۱۳۹۳)، شرکت قبل از سال ۱۳۸۹ در بورس اوراق بهادار پذیرفته شده باشد و نام آن تا پایان سال ۱۳۹۳ از فهرست شرکت‌های یاد شده حذف نشده باشد؛

ب) به منظور افزایش توان هم‌سنجی و هم‌سان‌سازی شرایط شرکت‌های انتخابی، سال مالی شرکت‌ها باید به پایان اسفند ماه هر سال منتهی شود؛

پ) به دلیل شفاف نبودن مرزبندی بین فعالیت‌های عملیاتی و تأمین مالی شرکت‌های مالی (شرکت‌های سرمایه‌گذاری و واسطه‌گری مالی و ...)، این شرکت‌ها از نمونه حذف شده‌اند؛

ت) شرکت‌هایی که اطلاعات آن‌ها برای محاسبه متغیرهای اولیه صورت‌های مالی ناقص بوده‌اند از نمونه حذف شده‌اند؛

ث) شرکت‌ها نباید توقف فعالیت داشته و دوره فعالیت خود را تغییر داده باشند.

۶- یافته‌های پژوهش

در جدول ۱ میانگین، انحراف معیار، واریانس، چولگی و کشیدگی از جمله شاخص‌های مرکزی و پراکندگی به صورت کلی محاسبه شده است.

جدول ۱. آمار توصیفی داده‌های پژوهش

متغیر	میانگین	انحراف معیار	چولگی	کشیدگی
ریزش قیمت سهام	۱/۴۳۰۰	۰/۷۰۸۶	۰/۰۴۶	-۱/۱۶۴
تخصص حسابرسان	۰/۳۶۲۹۶۳	۰/۴۸۱۴۴۹	۰/۵۷۲	-۱/۶۸۱
دوره تصدی حسابرسان	۳/۵۳۰۸۶۴	۱/۸۵۶۷۹۳	۰/۵۸۸	-۰/۱۷۴
استقلال حسابرسان	-۰/۳۱۶۰۸۸	۰/۳۰۶۵۲۸	-۱/۲۹۷	۱۲/۳۹۶
اندازه موسسه حسابرسی	۰/۰۷۹۰۱۲	۰/۲۷۰۰۹۱	۳/۱۳۳	۷/۸۵۳
مخاطره سیستماتیک	۰/۳۲۲۴۷۰	۱/۹۲۱۴۲۹	۰/۰۱۰	-۱/۱۳۰
اهرم مالی	۰/۵۴۶۹۳۲	۰/۱۹۷۸۱۳	۲/۹۱۳	۳۵/۳۵۳
اندازه شرکت	۰/۳۲۷۱۱۹	۰/۰۹۵۴۵۸	۰/۳۴۶	۰/۴۲۰
نرخ بازده دارایی	۰/۱۰۱۰۰۲	۰/۱۲۰۷۸۷	۰/۷۲۰	۳/۱۲۷
کیفیت سود	۸۲/۸۸۵۷۸۵	۴۸۷/۷۶۹۵۹۷	۱۲/۳۲۲	۱۸۲/۶۶۷

منبع: یافته‌های پژوهشگر

میانگین ریزش قیمت سهام ۱/۴۰۰۷۶- بیان گر مخاطره‌ی سقوط قیمت سهام است که با توجه به علامت ضریب چولگی این متغیر می‌توان گفت توزیع آن متمایل به راست (چوله به راست) است. میانگین دوره‌ی تصدی حسابرس ۳/۵ سال است و بیان گر آن است که طول مدت حضور حسابرس در شرکت به‌طور متوسط ۳/۵ سال است. میانگین نرخ بازده دارایی محاسبه شده نشان می‌دهد که میزان سودآوری شرکت‌ها به‌طور متوسط ۱۰/۱۰ درصد می‌باشد که رقم کم‌تری را نشان می‌دهد. انحراف معیار محاسبه شده در اکثر متغیرها نشان از پراکندگی مناسب و منطقی داده‌ها دارد. بررسی میزان چولگی و کشیدگی هر یک از متغیرها و مقایسه‌ی آن با توزیع نرمال نشان می‌دهد که کلیه‌ی متغیرهای پژوهش به‌صورت نرمال توزیع شده‌اند.

یافته‌های حاصل از آزمون فرضیه‌های پژوهش به شرح جدول ۲ است:

جدول ۲. یافته‌های حاصل از آزمون فرضیه‌های پژوهش

متغیر	آماره‌ی آزمون	سطح معنی‌داری
مقدار ثابت	-۷/۸۳۶۴	۰/۰۰۰۰
تخصص حسابرس	-۳/۳۶۸۱	۰/۰۰۰۸
دوره‌ی تصدی حسابرس	-۳/۲۶۴۶	۰/۰۰۱۲
استقلال حسابرس	-۵/۶۸۷۵	۰/۰۰۰۰
اندازه‌ی موسسه‌ی حسابرسی	-۳/۵۰۶۴	۰/۰۰۰۵
مخاطره‌ی سیستماتیک	۲۱/۰۸۵۰	۰/۰۰۰۰
اهرم مالی	۵/۳۱۱۰	۰/۰۰۰۰
اندازه‌ی شرکت	۶/۹۱۶۲	۰/۰۰۰۰
نرخ بازده دارایی	-۹/۲۱۴۳	۰/۰۰۰۰
کیفیت سود	۱/۹۱۳۰	۰/۰۵۶۵
ضریب تبیین: ۰/۵۸۲۹	سطح معنی‌داری: ۰/۰۰۰۰	
ضریب تبیین تعدیل شده: ۰/۵۶۲۴	آماره‌ی آزمون هاسمن: ۳۰۱/۸۱۷۰	
آماره‌ی آزمون: ۲۵۱/۹۷۷۰	سطح معنی‌داری: ۰/۰۰۰۰	
سطح معنی‌داری: ۰/۰۰۰۰	آماره‌ی دوربین- واتسون: ۱/۹۰۲۴	
آماره‌ی آزمون چاو: ۴۶/۲۳۹۶		

منبع: یافته‌های پژوهشگر

سطح معنی‌داری برای تک تک متغیرها و هم‌چنین برای کل مدل در سطح اطمینان ۹۵ درصد محاسبه شده است. با توجه به ضریب تبیین تعدیل شده‌ی مدل برازش شده‌ی فرضیه‌های پژوهش می‌توان ادعا کرد که حدود ۵۶ درصد از تغییرات متغیر وابسته توسط متغیرهای مستقل و کنترل توضیح داده می‌شود. خودهمبستگی نقض یکی از فرض‌های استاندارد الگوی رگرسیون است و از آماره‌ی دوربین-واتسون می‌توان

جهت تعیین بود و نبود خودهمبستگی در الگوی رگرسیون استفاده کرد. آماره‌ی دوربین - واتسون محاسبه شده (۱/۹۰) که بین ۲/۵-۱/۵ می‌باشد بیان‌گر عدم وجود خودهمبستگی است و استقلال باقی مانده‌های اجزای خطا را نشان می‌دهد. همان‌طور که در جدول ۲ مشاهده می‌گردد سطح معنی‌داری برای متغیرهای مستقل تخصص حسابرسی در صنعت، دوره‌ی تصدی حسابرسی، استقلال حسابرسی و اندازه‌ی موسسه‌ی حسابرسی از سطح خطای ۵ درصد کم‌تر است و وجود ارتباط معکوس و معنی‌دار بین برخی ویژگی‌های کیفیت حسابرسی و ریزش قیمت سهام تأیید می‌شود و فرضیه‌های پژوهش پذیرفته می‌شود. از بین متغیرهای کنترل مخاطره‌ی سیستماتیک، اندازه‌ی شرکت و اهرم مالی ارتباط مستقیم و معنی‌دار و نرخ بازده دارایی ارتباط معکوس و معنی‌دار و کیفیت سود هم فاقد ارتباط معنی‌دار با ریزش قیمت سهام می‌باشد.

۷- بحث و نتیجه‌گیری

از دیدگاه هنجاری (دستوری) کیفیت حسابرسی اغلب به شکل برخورداری از استقلال، صلاحیت حرفه‌ای، تردید حرفه‌ای، برنامه‌ریزی و سرپرستی مناسب کار حسابرسی و مواردی مشابه تعریف می‌شود. با این حال از دیدگاه توصیفی، صاحب‌نظران عواملی مانند تخصص حسابرسی در یک صنعت خاص، شهرت حسابرسی، عضویت حسابرسی در مجامع حرفه‌ای، حق‌الزحمه‌ی حسابرسی، اندازه‌ی موسسه‌ی حسابرسی، نتایج هم‌تایان و سایر موارد مشابه را نیز به‌عنوان کیفیت حسابرسی در نظر می‌گیرند. هدف این پژوهش بررسی ارتباط بین کیفیت حسابرسی و ریزش قیمت سهام در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران است. از معیارهای تخصص حسابرسی در صنعت، دوره‌ی تصدی حسابرسی، استقلال حسابرسی و اندازه‌ی موسسه‌ی حسابرسی برای ارزیابی کیفیت حسابرسی و از معیار چولگی منفی بازده سهام برای ارزیابی ریزش قیمت سهام استفاده شده است. برای دستیابی به اهداف پژوهش چهار فرضیه تدوین شده است. یافته‌های حاصل از فرضیه‌های اول تا چهارم پژوهش بیان می‌کند که بین برخی ویژگی‌های کیفی حسابرسی مانند تخصص حسابرسی، دوره‌ی تصدی حسابرسی، استقلال حسابرسی و اندازه‌ی موسسه‌ی حسابرسی با متغیر ریزش قیمت سهام ارتباط معکوس و معنی‌داری وجود دارد. طوری که با افزایش ویژگی‌های کیفیت حسابرسی ریزش قیمت سهام و یا به عبارتی سقوط قیمت سهام کاهش می‌یابد و ارزش سهام به کمتر از ارزش ذاتی ارزش‌گذاری نخواهد شد. یافته‌های حاصل از پژوهش فوق با یافته‌های حاصل از پژوهش روبین و ژانگ (۲۰۱۵) و آن و همکاران (۲۰۱۵) مطابق می‌باشد. با توجه به نتایج حاصل از پژوهش حاضر پیشنهاد می‌گردد: الف- با عنایت به این‌که افزایش کیفیت حسابرسی منتهی به کاهش ریزش قیمت سهام می‌شود به نهادهای مجری دوره‌های آموزشی حسابرسی مانند جامعه‌ی حسابداران رسمی پیشنهاد می‌گردد در راستای ارتقای هر چه بیشتر حسابرسان اقدام‌های موثری را اتخاذ کنند؛ ب- با توجه به این‌که کیفیت بالای حسابرسی منتهی به کاهش مخاطره‌ی اطلاعاتی می‌شود، می‌تواند منجر به افزایش قیمت

سهام گردد. بنابراین پیشنهاد می‌شود در پژوهش‌های آتی ارتباط کیفیت حسابرسی و قیمت‌گذاری سهام مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد.

فهرست منابع

- ۱) احمدپور، احمد، محمد جواد زارع بهنمیری و کرامت‌اله حیدری رستمی، (۱۳۹۳)، "بررسی تأثیر ویژگی‌های شرکت بر ریسک سقوط قیمت سهام در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران"، فصلنامه‌ی بورس اوراق بهادار، سال ۷، شماره‌ی ۲۸، صص ۲۹-۴۵.
- ۲) اعتمادی، حسین، امیر محمدی و مهدی ناظمی اردکانی، (۱۳۸۸)، "بررسی رابطه بین تخصص صنعت حسابرس و کیفیت سود در شرکت‌های پذیرفته شده در بورس اوراق بهادار تهران"، پژوهش‌های حسابداری مالی، سال ۱، شماره ۱ و ۲، صص ۱۷-۳۲.
- ۳) بادآور نهندی، یونس و وحید تقی‌زاده خانقاه، (۱۳۹۲)، "بررسی ارتباط بین کیفیت حسابرسی و کارایی سرمایه‌گذاری"، فصلنامه‌ی بررسی‌های حسابداری و حسابرسی، دوره‌ی ۲۰، شماره‌ی ۲، صص ۱۹-۴۲.
- ۴) پاکروان، لقمان، (۱۳۹۰)، "استقلال در حسابرسی"، نشریه‌ی حسابرس، شماره‌ی ۵۴.
- ۵) دیانتی، زهرا، مهدی مرادزاده و سعید محمودی، (۱۳۹۱)، "بررسی تأثیر سرمایه‌گذاران نهادی بر کاهش ریسک سقوط (ریزش) ارزش سهام"، فصلنامه‌ی دانش سرمایه‌گذاری، سال اول، شماره‌ی ۲، صص ۱۸-۱.
- ۶) دیانتی دیلمی، زهرا، محسن لطفی و کسری آزاد بخش، (۱۳۹۱)، "تأثیر مدیریت سرمایه در گردش مبتنی بر چرخه تبدیل نقدی «گیتمان» بر کاهش ریسک سقوط (ریزش) قیمت سهام"، مجله دانش حسابداری و حسابرسی مدیریت، سال اول شماره چهارم، صص: ۶۴-۵۵.
- ۷) کرباسی یزدی، حسین، یداله نوری‌فرد و حسن چناری، (۱۳۹۳)، "بررسی ارتباط دوره‌ی تصدی حسابرس با محافظه‌کاری در سودهای گزارش شده"، فصلنامه‌ی دانش حسابرسی، سال ۱۴، شماره‌ی ۵۵، صص ۹۵-۱۱۲.
- ۸) مرادزاده فرد، مهدی، مجتبی عدیلی و سید جواد ابراهیمیان، (۱۳۹۱)، "کیفیت حسابرسی، کیفیت سود و هزینه‌ی حقوق صاحبان سهام"، پژوهش‌نامه‌ی حسابداری مالی و حسابرسی، سال ۴، شماره‌ی ۱۴، صص ۹۱-۱۱۰.
- 9) An, Z., Li, D., Yu, J., (2015), "Firm Crash Risk, Information Environment, and Speed of Leverage Adjustment", Journal of Corporate Finance, Vol. 31, PP. 132-151.
- 10) Azizkhani, M., Monroe, G.S., and Shailer, G., (2015), "Audit Partner Tenure and Cost of Equity Capital", Auditing: A Journal of Practice & Theory, 32 (1), PP. 183-202.
- 11) Ball, R., (2009), "Market and Political/Regulatory Perspectives on The Recent Accounting Scandals", Journal of Accounting Research, 47 (2), PP. 277-323.
- 12) Blanchard, O.J., Watson, M.W., (1982), "Bubbles, Rational Expectations, and Financial Markets, in Paul Wachtel, ed., Crises in Economic and Financial Structure", Lexington MA: Lexington Books, PP. 295-315.

- 13) Bleck A., Liu, X., (2007), "Market Transparency and The Accounting Regime", *Journal of Accounting Research*, Vol. 45, PP. 229-256.
- 14) Callen, J.L., Fang, X., (2013), "Institutional Investors and Crashes: Monitoring or Expropriation?", *Journal of Banking and Finance*.
- 15) http://papers.ssrn.com/sol3/papers.cfm?abstract_id=1804697
- 16) Campbell, J.Y., Hentschel, L., (1992), "No News Is Good News: An Asymmetric Model of Changing Volatility in Stock Returns", *Journal of Financial Economics* Vol. 31, PP. 281-318.
- 17) Chen, H., Chen, J., and Lobo, G., (2009), "Effects of Audit Quality on Earnings Management and Cost of Equity Capital: Evidence from China". From <http://ssrn.com>.
- 18) Chen, J., Hong, H., Stein, J., (2001), "Forecasting Crashes: Trading Volume, Past Returns, and Conditional Skewness in Stock Prices", *Journal of Financial Economics*, Vol. 61, PP. 345-381.
- 19) Duffee, G.R., (1995), "Stock Returns and Volatility: A Firm-Level Analysis", *Journal of Financial Economics*, Vol. 37, PP. 399-420.
- 20) De Angelo, L., (1981), "Auditor Size and Audit Quality", *Journal of Accounting and Economics*, 3(3), PP. 183-199.
- 21) French, K.R., Roll, R., (1986), "Stock Return Variances: The Arrival of Information and The Reaction of Traders", *Journal of Financial Economics*, Vol. 17, PP. 5-26.
- 22) French, K.R., Schwert, G.W., Stambaugh, R.F., (1987), "Expected Stock Returns and Volatility", *Journal of Financial Economics*, Vol. 19, PP. 3-29.
- 23) Healy, P., Hutton, A., Palepu, K., (1999), "Stock Performance and Intermediation Changes Surrounding Sustained Increases in Disclosure", *Contemporary Accounting Research*, Vol. 16, PP. 485-520.
- 24) Hong, H., Stein, J.C., (2003), "Differences of Opinion, Short-Sales Constraints and Market Crashes", *Review of Financial Studies*, Vol. 16, PP. 487-525.
- 25) Hutton, A. P., A. J. Marcus, and H. Tehrani. (2009), "Opaque Financial Reports, R2, and Crash Risk", *Journal of Financial Economics*, 94 (1), PP. 67-86.
- 26) Jin, L., Myers, S., (2006), "R2 Around the World: New Theory and New Tests", *Journal of Financial Economics*, 79 (2), PP. 257-292.
- 27) Jones, T.M., (1995), "Instrumental Stakeholder Theory: A Synthesis of Ethics and Economics", *Academy of Management Review*, Vol. 20, PP. 404-437.
- 28) Kend, M., (2008), "Client Industry Audit Expertise: Towards A Better Understanding", *Pacific Accounting Review*, Vol. 20, PP. 49-62.
- 29) Khurana, I. K., Raman, K.K., (2004), "Litigation Risk and The Financial Reporting Credibility of Big 4 Versus Non-Big 4 Audits: Evidence from Anglo-American Countries", *The Accounting Review*, 79 (2), PP. 473-495.
- 30) Kim, J-B., Song, B.Y., (2011), "Auditor Quality and Loan Syndicate Structure", *Auditing: A Journal of Practice and Theory*, 30 (4), PP. 71-99.
- 31) Kim, J-B., Li, Y., Zhang, L., (2011a), "Corporate Tax Avoidance and Stock Price Crash Risk: Firm-Level Analysis", *Journal of Financial Economics*, 100 (3), PP. 639-662.
- 32) Kim, J-B., Li, Y., Zhang, L., (2011b), "CFOs versus CEOs: Equity Incentives and Crashes", *Journal of Financial Economics*, 101 (3), PP. 713-730.
- 33) Kim, J-B., Zhang, L., (2014), "Accounting Conservatism and Stock Price Crash Risk: Firm-Level Evidence", *Contemporary Accounting Research*, Forthcoming.
- 34) Kothari, S. P., Shu, S., Wysocki, P.D., (2009), "Do Managers Withhold Bad News?", *Journal of Accounting Research*, 47 (1), PP. 241-276.
- 35) Li, D., (2010), "Does Auditor Tenure Affect Accounting Conservatism?", *Journal of Accounting. Public Policy*, 29 (2), PP. 226-241.

- 36) Mansi, S. A., Maxwell, W.F., Miller, D.P., (2004), "Does Auditor Quality and Tenure Matter to Investors? Evidence from the Bond Market", *Journal of Accounting Research*, 42 (4), PP. 755-793.
- 37) Meyer, M.J., Rigs, J.T., (2007), "The Impact of Auditor-Client Relationships on The Reversal of First Time Audit Qualifications". *Managerial Auditing Journal*, PP. 53-65.
- 38) Robin, A.J., Zhang, H., (2015), "Do Industry-Specialist Auditors Influence Stock Price Crash Risk?" *Auditing: A Journal of Practice & Theory*, 34 (3), PP. 47-79.
- 39) Sun, J., Liu, G. (2013), "Auditor Industry Specialization, Board Governance, and Earnings Management", *Managerial Auditing Journal*, 28 (1), PP. 45-64.
- 40) Willenborg, M. (1999), "Empirical Analysis of The Economic Demand for Auditing in The Initial Public Offerings Market", *Journal of Accounting Research*, 37 (1), PP. 225-238.
- 41) Zhang, X-J., (2013), "Book-to-Market Ratio and Skewness of Stock Returns", *The Accounting Review*, 88 (66), PP. 2213-2240